ان من الشعر لحکمة وان من البیان لسحرا

الحمد لله والمنة که رساله شریفه وعجاله منیفه موسومه به

زبدة العروض

من تالیفات

عالی جناب مستغنی الالقاب مشتری درایت مریخ رایت سلالة الاعاظم علالة الافاخم
سمو المکان جناب نواب سید احمد حسین خانصاحب بهادر المتخلص
به سالک اسکنه الله فی فرادیس الجنان خلف اصغر عالیجناب نواب ولد صاحب مغفور

حسب الحکم

جناب نواب سید بنیاد حسین خانصاحب بهادر المتخلص به جاه خلف الصدق
مؤلف این رساله باسعد آوان واحسن عنوان

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا ملهم العرب والعجم و یا جاعل الشعر من الحکم صل علی
رسولک الذی هو سبب لخلقة الافلاک و وتد لتثبیت
ارکان خیام لولاک و آله الذین هم منابع بحور الایمان سیما
وصیه بلا فاصلة ذی الجود والاحسان صلوة موزونة
متصلة مقرونة **اما بعد** این رساله ایست موسومه بزبدة العروض که باستدعای
بعض طلاب و مخلص احباب بکمال وضوح و اختصار نوشته شد و مرتب کرده شد بر مقدمه
و پنج باب و انا السید احمد حسین المتخلص بسالک حفظه الله عن المهالک
مقدمه در تعریف علم عروض و وجه تسمیه و علت غائی و موضوع و واضع آن و تعریف
شعر **باب اول** در بیان کیفیت قرض الشعر یعنی تقطیع بیت و اسامی ارکان و
اجزای ارکان حسب اصطلاح عروضیان و بیان اجمالی اقسام شعر **باب دوم**
در بیان اصول ارکان و تعداد بحور و اسما و اوزان سالمهٔ آنها [illegible]یان اشتراک [illegible] نها یعنی

بیان

میانِ عرب و عجم یا اختصاص آنها به یکے **باب سوم** در بیان تعداد زحافات و معانی
آنها **باب چهارم** در بیان اوزان بحور مزاحفهٔ مروّجه که اساتذه در آنها شعر گفته اند
و فروع اصول عشره بتمامها **باب پنجم** در بیان اوزان رباعی **مقدمه** در تعریف علم
عروض و علت غائی و موضوع و واضع آن و تعریف شعر بدانکه عروض علمیست که بحث کرده
می شود در ان از وزن شعر که صحیح است یا سقیم و شعرها باین علم عرض کرده می شود بجهت امتیاز
موزون از ناموزون پس عروض بمعنی معروض شد و همین ست وجه تسمیه اش بعلم عروض
یا اینکه عروض اسمی ست از اسماے مکهٔ معظمه و الهام عروض هم آنجا شده است شاید بدین
سبب عروضش نامیده باشند تسمیة المظروف باسم الظرف و وجوه دیگر هم ذکر کرده اند و علت غائے
ادراک وزن حقیقی و غیر حقیقی و امتیاز موزون از ناموزون ست و موضوعش شعر ست من حیث الوزن
و واضعش خلیل بن احمد ست که در مکه بدان ملهم شده و شعر کلامی ست موزون مقفّٰی که بقصد
متکلم صادر شده باشد و بعضے قید مقفّٰی بودنش داخل تعریف ندانسته اند و همین را سکاکے
در مفتاح ترجیح داده است و بعضے دیگر قصد متکلم را هم لازم نمیدانند و هو المرجح من وجوه

باب اول در بیان تقطیع و اسامی ارکان و اجزای ارکان حسب اصطلاح عروضیان
و بیان اجمالی اقسام شعر تقطیع در لغت پاره پاره کردنست و در اصطلاح اجزاے بیت را
از هم جدا کرده بارکان بحر برابر کردنست بنحیکه متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن
بیاید و اتفاق در نوع حرکت لازم نیست و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر ست نه مکتوبه همچو آدم
بیک الف بروزن فعلن و داؤد بیک واو بروزن مفعول در کتابت اگرچه یک الف و یک
واو است اگر در تلفظ دو الف و دو واو ست پس همان معتبر باشد و گاهی حرکت را بجای
حرف و گاهے حرف را بجاے حرکت می شمارند موافق تلفظ و اگر اجتماع ساکنین در وسط

مصرع واقع شود دو ساکن اول حرف مد و دوم نون باشد ثانی ساقط شود در تقطیع واگر ساکن
ثانی نون نباشد یا اولین حرف مد نباشد یا انتفای هر دو باشد ساکن ثانی متحرک شود در تقطیع همچو
یار جو وامن جو و شکر گو بر وزن فاعلن و مثال اکثر اینها این بیت حکیم اسدی ست
ز شوق لبش خون همی خورد دل * دو تا گشته زلفش همی برد دل * تقطیعش ز شو قی
فعولن لبش خو فعولن همی خر فعولن د دل فعل دو تا گش فعولن ته زلفش فعولن همی بر فعولن د دل
فعل واگر دو ساکن در آخر مصرع جمع شوند هر دو را بحال میگذارند خواه اول مده و دوم نون
باشد و خواه غیر آن چنانچه بیت انوری غلط را سوخت حکمت بر در سهو * چرا را سوخت
امرت بر سیر چون * تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل باشد واگر دو ساکن بعد حرف مد
در وسط مصرع باشد یعنی سه ساکن جمع شوند دوم متحرک و سوم ساقط گردد چون کار و بر کش
بر وزن فاعلات و در آخر مصرع یکے را از سه ساکن ساقط کنند و باقی را بحال گذارند یعنی دوم
را حرکت بدهند والف وصل اگر ملفوظ نشود و ما قبل او ساکن باشد در تقطیع ساقط میکنند و
حرکتش را بما قبلش میدهند واگر ملفوظ باشد ساقط نشود و هائی که وجه بحساب حروف نیست
بلکه محض برای اظهار حرکت ست وهای گریه و خنده و بسته و رفته اگر در آخر مصراع ست
ناچارست از اشباع و حرفی به سبب اشباع پیدا میشود واگر در وسط مصراع ست پس اگر ما قبل
ها را اشباع را میکنند در تقطیع می آید واگر بر او همزه را بنویسند بضرورت اضافت متحرک خوانند
یک حرف محسوب مے شود واگر همزه را اشباع کنند دو حرف پیدا مے شود یکے همزه و یکی
از اشباع همچو خندهٔ گل فاعلات پس بخوبے ظاهر شد که هاے خنده و گریه هم همان هاست
که محض براے اظهار حرکت ست و میر شمس الدین فقیر در حدائق نوشته است که های خنده و گریه
گاهے بجاے یک حرف و گاهے بجاے دو حرف در تقطیع مے آید فقد بر اما آنها ...

ارکان پس رکن اول مصراع اول را صدر و آخرش را عروض و رکن اول مصراع دوم را ابتدا
و آخرش را ضرب و اواسط هر دو را حشو خوانند و اجزاے ارکان سه تا مے باشد سبب
و وتد و فاصله سبب کلمهٔ دو حرفی ست اگر آخرش ساکن باشد خفیف ست و الّا ثقیل و وتد
کلمهٔ سه حرفی ست اگر وسطش ساکن باشد مفروق و اگر آخرش ساکن باشد مجموع نامند و فاصله
صغری باشد و کبری اگر کلمهٔ چهار حرفی باشد سه تا متحرک متوالی و چهارمش ساکن فاصلهٔ صغری می نامند
و اگر پنج حرفی باشد چهار تا متحرک متوالی و پنجمش ساکن کبری مے نامند و این در فارسے کمتر ست
و بنهایت ثقیل و امثلهٔ هر شش درین ترکیب عربے ست لَمْ أَرَ عَلَىٰ رَأْسِ جَبَلٍ سَمَكَةً
بدانکه فاصلهٔ صغری اگرچه مرکب ست از دو سبب اول ثقیل و دوم خفیف و فاصلهٔ کبری
از سبب ثقیل و وتد مجموع امّا حق آنست که اصطلاح عروض تازی ست و لا مشاحة
فی الاصطلاح و از ملاحظهٔ بحث زحافات بر متفطن بصیر هویدا میشود که بعض زحافات را
مخصوص بسباعی فاصله دار کرده اند مثل عضب بضاد معجمه و قصم و جمم را مخصوص بمفاعلتن
و اضمار را مختص بمتفاعلن و بعضے را بسباعی غیر فاصله دار پس اگر فاصله چیزے نباشد برائے
اینچنین زحافات رکنے یافته نمیشود فقط برو شعر را ده قسم ست فرد رباعی غزل قصیده
قطعه مثنوی ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مسمّط معانی و امثلهٔ هریک در مطولات
شائع و ذائع ست **باب دوم** در بیان اصول ارکان و تعداد بحور و اوزان سالمهٔ
آنها و بیان اشتراک آنها میان عرب و عجم یا اختصاص آنها بیکے امّا اصول ارکان ده است
دو تا خماسی فعولن فاعلن و هشت تا سباعی مستفعلن متصل که مرکب از دو سبب خفیف و یک وتد
مجموع ست مفاعیلن فاعلاتن متصل که مرکب از وتد مجموع و دو سبب خفیف ست متفاعلن
مفاعلتن مفعولات فاعلاتن منفصل که مرکب از وتد مفروق و دو سبب خفیف ست مس تفع لن

منفصل کہ مرکب از دو سبب خفیف و وتد مفروق ست **فائدہ** ضرورت انفصال
فاع لاتن و مس تفع لن از ملاحظۂ دوائر بر متفطن ذکی واضح و لائح می شود وہم اگر نظر
بر زحافات کنند انفصال منفصل را از متصل امتیاز نمایند مثل اینکہ خبن و تشعیث در فاع لاتن منفصل ممکن
نیست و مختص بمتصل ست و سلخ مختص بمنفصل ست در متصل ممکن نیست و حذف مختص بہ مس
تفع لن منفصل ست در متصل ممکن نیست و حذف مختص بمتصل ست در منفصل ممکن نیست و تفصیل
این اجمال از ملاحظۂ معانی زحافات مبین خواہد شد انشاء اللہ تعالے و از تکرار این
ارکان یا از ترکیب آنہا جملہ بحور حاصل شدہ اند واضع اول خلیل بن احمد بصری پانزدہ[15] بحور
استخراج نمودہ طویل[1] مدید[2] بسیط[3] وافر[4] کامل[5] رمل[6] ہزج[7] رجز[8] منسرح[9] مضارع[10]
سریع[11] خفیف[12] مجتث[13] مقتضب[14] متقارب[15] و ابو الحسن اخفش بحر شانزدہم استخراج
نمودہ و متدارک[16] او را نام کردہ و بعدہ متاخرین سہ بحر دیگر استخراج نمودند قریب[17] جدید[18]
مشاکل[19] و از جملہ بحور مذکورہ بعضے مسدس الاصل ست مثل سریع و خفیف وغیرہ و بعض
مثمن الاصل کہ اتم اجزاے بحور ست و ہر مسدسے کہ اصلش مثمن باشد آنرا مجزو می گویند
اشعار عجم اکثر مثمن و مسدس اند و اشعار تازی مربع و مثلث و مثنی و موحد نیز آمدہ **بیان
اوزان سالمۂ نوزدہ[19] بحور** ہفت تا از تکرار یک رکن حاصل میشود و دوازدہ از
ترکیب دو رکن **بحر متقارب سالم مثمن فعولن ہشت بار** مثمن و مسدس ہر دو مستعمل
است و مشترک ست میان عرب و عجم و گاہے شانزدہ رکنے ہم آمدہ مگر مزاحف لا اعلم
بیت ز شرم رخت لالہ را داغ بر دل ❊ ز رشک قدت سرو را پاے در گل۔
بحر متدارک سالم مثمن فاعلن ہشت بار مثمن و مسدس ہر دو آمدہ و شانزدہ رکنے
و مربع ہم آمدہ و مشترک ست میان عرب و عجم از سیفی حسن و لطف تو تابندہ شد چہرہ مہ ❊

خط و خال ترا مشک چین خاک ره ❊ بحر هزج سالم مثمن مفاعیلن هشت بار مثمن
و مسدس هر دو مے آید و مشترک ست میان عرب و عجم حافظ گوید بیت الا یا ایها الساقی
ادر کاسًا و ناولها ❊ که عشق آسان نمود اول ولے افتاد مشکلها ❊ بحر رجز سالم مثمن مستفعلن
هشت بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل ست و مشترک ست میان عرب و عجم و سالمش شانزده
رکنے هم آمده خاقانی گوید مرغان و ماهی در وطن آسوده اند الا که من ❊ بر من جهانے
مرد و زن بخشوده اند الا که تو ❊ بحر رمل سالم مثمن فاعلاتن هشت بار مثمن و مسدس
و شانزده رکنے می آید و مشترک ست میان عرب و عجم لا ادری شکل دل بردن که تو دارے
نباشد دلبریرا ❊ خواب بندیهای چشمت کم بود جادوگریرا ❊ بحر کامل سالم مثمن متفاعلن
هشت بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل ست و خصوصیت بعرب دارد و شعر فارسی درین بحر
ناموزون مے نماید بیدل ستم ست اگر هوست کشد که بسیر سرو و سمن درآ ❊ تو ز غنچه کم ندمیدهٔ
در دل کشا بچمن درآ ❊ بحر وافر سالم مثمن مفاعلتن هشت بار مختص بتازیان ست
و مسدس ست امّا فارسیان بندرت میگویند و مثمن مے آرند و گاهے مسدس و مربع سیفی گوید
چه شد صفا که سوی کسے بچشم وفا نمے نگری ❊ ز رسم جفا نمے گذری طریق وفا نمے سپری ❊ —
بحر طویل سالم مثمن فعولن مفاعیلن چهار بار مختص بتازیان ست و مثمن الاصل
است مجزوش مستعمل نیست و شعر فارسے درین بحر شاذ ست سلمان ساوجی گوید باحسان
تویی حاتم برفعت تویی کسرا ❊ بفرمان تویی آصف به برهان تویی عیسیٰ ❊ بحر مدید سالم مثمن
فاعلاتن فاعلن چهار بار مختص بعرب ست و مثل طویل این هم مسدس نمی آید جامی
گوید دل از هجرت ای صنم خون خود را میخورد ❊ جان بدستت ای پسر جامهٔ تن مے درد ❊
بحر بسیط سالم مثمن مستفعلن فاعلن چهار بار مختص بعرب ست و مثمن و مسدس

هردمے آید از جا می چون خار و خس روز و شب افتاده ام در رهت ؛ باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت ؛ **بحر مضارع**[۱۱] **سالم مثمن مفاعیلن فاع لاتن** چهار بار مشترک است میان عرب و عجم در عربی مسدس و در فارسی مثمن و مسدس هر دو می آید مگر مسدس کمترست لا اعلم زمخموری رنج دارم بیا ساقی ساغرم ده ؛ دگر نقلے خواهم از تو ز گنج لب شکرم ده ؛ **بحر مقتضب**[۱۲] **سالم مثمن مفعولات مستفعلن** چهار بار مشترکست میان عرب و عجم اما ترتیب ارکان اصلی این بحر در تازی مفعولات مستفعلن مستفعلن ست و در فارسی مثمن ست لا اعلم میسوزم ز داغ هینا لم ز درد و الم ؛ می غلطم ز شب تا سحر خون گریم ز هجران و غم ؛ **بحر مجتث**[۱۳] **سالم مثمن مستفع لن فاعلاتن** چهار بار مشترکست مثمن و مسدس و مربع هر سه مستعمل ست این بحر سالم مستعمل نیست محقق در معیار نوشته که خبن در همه ارکان این بحر لازم است لا ادری در عشق تو اے پری و دیوانه خواهم شدن من ؛ نے نے غلط گفتم این را فرزانه خواهم شدن من ؛ **بحر منسرح**[۱۴] **سالم مثمن مستفعلن مفعولات** چهار بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل ست و مشترکست و اینهم سالم مستعمل نیست چه آخر هر مصراع لا محاله موقوف خواهد بود لا اعلم یکدم بیا اے دلدار بنما مرا آن رخسار ؛ کز رشک گل در گلزار در پیرهن دارد خار ؛ **بحر سریع**[۱۵] **سالم مسدس مستفعلن مستفعلن مفعولات** دو بار مشترکست و مسدس الاصل است و عروض و ضرب این بحر را هم از وقف چاره نیست لا اعلم خواهم ترا جویم ترا من ای یار ؛ خوانم ترا گویم ترا گل رخسار ؛ **بحر خفیف**[۱۶] **سالم مسدس فاعلتن مستفع لن فاعلاتن** دو بار مشترکست و مسدس الاصل ست در عربی و فارسے و میگویند که فارسیان بندرت مثمن مستعمل کرده اند **بیت** دیده ام تا رخسار آن ماه طلعت ؛ گشت چشمم آئینه سان محو حیرت ؛ **بحر قریب**[۱۷] **سالم مسدس مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن** دو بار

مختص بفارسیان ست و مسدس الاصل ست **بیت** سرم از عرش بالاتر بگذرانی؛ اگر گوئی که هستی از بندگانم؛ **بحر جدید**[۱۸] سالم مسدس فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن دوبار مختص بفارسیان ست و مسدس الاصل ست **بیت** هر شبم گوئی که فردا بیت خوش کنم؛ چند فردا رفت شاید فردا کنی؛ **بحر مشاکل**[۱۹] سالم مسدس فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن۔ مختص بفارسیان ست اکثر مسدس آمده و گاہے مثمن و این بحر کم مستعمل ست **بیت** سنبل تر چه می باشد چه می باشد؛ پیش زلف بت ترسا بت ترسا؛ عروضیان عجم سوای این نوزده بحور نه بحر دیگر استخراج کرده اند و جمله مسدس اند مگر ببحور دیگر التباس دارند لهذا بیانش زائد ست مگر اسامی آنها اجمالاً نوشته میشود صریم[۱] ذیل[۲] حمید[۳] اثیم[۴] جمیم[۵] کبیر[۶] قلیب[۷] صغیر[۸] سلیم[۹]

باب سوم در بیان تعداد زحافات و معانی آنها

بدانکه زحاف بالکسر اسقاط ساکن سبب خفیف را گویند و بس صرح به المحقق فی المعیار حیث ذکر الاختلاف فی معنی الزحاف وقال فی القاموس زحاف ککتاب فی الشعران یسقط بین الحرفین حرف فزحف احدهما الی الاخر والشعر مزاحف بفتح الحاء ترجمه اش اینست که زحاف بر وزن کتاب در شعر یعنے اسقاط حرفی ست که فاصل باشد میان دو حرف پس قریب شود بسبب حذف فاصل هر یکے ازان دو حرف بدیگرے و شعرے راکه دران زحاف واقع شود مزاحف گویند بفتح حاء مستفاد میشود از کلام صاحب قاموس سه چیز که معاصرین ما از آنها غفلت دارند اول اینکه لفظ زحاف مخصوص برای شعر ست و استعمال زحف در شعر خطا ست و شعر را مزاحف میگویند نه مزحوف دوم اینکه معنی حقیقی زحاف اسقاط یک حرف ست و در دیگر تغیرات که استعمال میکنند مجاز ست سوم اینکه زحاف بدین سبب بالکسر مصدر ست

از باب مفاعلة بروزن قتال وخاصۂ این باب مشارکت ست ومحض براے اثبات
مشارکت گفته فزحف احدهما الی الاخر وبراے اشعار مصدریتش کلمۂ ان لفظ
در تفسیر زحاف گفته که ان ناصبه فعل را بمعنے مصدر میکند وهم شعر را مزاحف گفته که مفعول
است از مفاعلة وبعضی که زحاف را جمع زحف دانسته اند حال آنکه زحف را تعلق بشعر نیست نونه
زحاف بمعنی جمع مستعمل ست عین خطا کرده اند فانظر بعین الانصاف و اتق
طریق الجور والاعتساف و ما هم در اینجا زحاف را بر هر تغیرے و علتے که در رکن
واقع مے شود مجازاً استعمال مینمائیم و در تذکار تعداد و ترتیب حروف تهجی را ملحوظ میداریم
ومعنی لغوی و اصطلاحی هر یک را جداگانه مے نویسیم اضمار بالکسر بمعنے لاغر کردنست
و در اصطلاح ساکن کردن تاے متفاعلن ست متفاعلن بسکون تا مے شود عادت
عروضیان ست که بعد زحاف اگر لفظ غیر مانوس میشود مانوس و مستعمل را بجایش مے آرند
پس بجاے متفاعلن لفظ مستفعلن درست باشد و این زحاف مختص به بحر کامل ست
اذالت بمعنی دامن دراز کردن ست و اینجا زیاده کردن الف در وتد مجموع آخر
رکن پیش از ساکن ست چنانکه از فاعلن فاعلان و این در صدر و ابتدا ممنوع و در حشو
کمتر و در عروض و ضرب بیشتر ست بتر بالفتح بمعنی بریدن ست و اینجا اجتماع ثلم
وحذف ست یا قطع وحذف در فعولن یا اجتماع خرم وجب در مفاعیلن یا اجتماع قطع
وحذف در فاعلاتن ست فعولن و مفاعیلن بعد زحاف فع میماند و فاعلاتن فعلن بدل
از فاعل و بعضی بری را داخل اصناف زحافات کرده اند با وجودیکه خودشان نوشته اند که بری
رکنے را میگویند که از معاقبه سالم ماند یعنی با وجود جواز حذف یکی از دو ساکن هر دو را
سالم دارند و سواے این امر ذکر تغیر دیگر هم نکرده اند و باز بری را زحاف فهمیده اند

وحق آنست کہ بری از مصطلحات عروض ست و از زحافات بری ست تشعیث پراگندہ کردن ست و اینجا اسقاط یکے از دو متحرک وتد مجموع ست از فاعلاتن متصل فاعاتن یا فالاتن میماند بجایش مفعولن مے نہند و این در آخر مصاریع افتد تسبیغ تمام کردن ست و اینجا زیادہ کردن الف میان سبب خفیف آخر رکن آخر ست از فعولن فعولان و از مفاعیلن مفاعیلان میشود و این ہم مختص بآخر مصاریع ست ترفیل بزرگ کردن دامن کشادن است و اینجا ازدیاد سبب خفیف ست بعد از وتد مجموع آخر رکن آخر از مستفعلن مستفعلاتن میشود مثلاً و اینہم مختص بعروض وضرب ست تخنیق خفہ کردن گلو ست و اینجا ہم معنی خرم ست بجاے معجمہ کہ مفاعیلن را فاعیلن بروزن مفعولن کردن ست وے آید انشاء اللہ تعالیٰ تازیان درا و اخر مصاریع خرم را روا نداشتہ اند و فارسیان در جمیع اجزاے بیت جائز میدانند اما اگر این زحاف در اول مصاریع میباشد خرم مینامند و الا تخنیق تسکین حرف ثانی را از سہ متحرک متوالی ساکن کردنست چہ فارسی گویان ہر کجا کہ سہ حرف متحرک متوالے افتد تسکین اوسط روا دارند و فعلن مکسور العین را با فعلن ساکن العین باہم بیامیزند مگر تسکین اوسط نہ ہر جا جائز ست ہم چو رمضان و خفقان کہ اگر میم و فاے اینہا را ساکن کنند نے توانند بلکہ مدار صحت تسکین بر لغت یا بر سماع ست ثلم بثاے مثلثہ بالفتح رخنہ کردن ست و اینجا حذف فاے فعولن میباشد عولن میماند بروزن فعلن کہ بدل اوست ہم معنی خرم ست مگر در فعولن ثلم مے گویند ثرم بالفتحتین شکستن دندان پیش و اینجا اجتماع ثلم و قبض ست در فعولن عولن مے ماند فاع بدل اوست جدع بجیم معجمہ بینی و گوش و دست بریدن ست و اینجا اسقاط ہر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا چون لات ماند فاع بسکون عین بجایش آرند جم بے نیزہ شدن مرد در جنگ اجتماع خرم و عقل

مشعّث فالاتن

مسبّغ فعولان

مرفّل مستفعلاتن

مخنّق فاعیلن

اثلم عولن

اثرم فعول

مجدوع لات بسکون تا فاع

درمفاعلتن ست حرف اول از خرم سے افتد و پنجم متحرک از عقل فاعلتن مانند بدل او فاعلن
است جب بالفتح خصی کردن و در اصطلاح دور کردن ہر دو سبب خفیف از مفاعیلن مفا
می ماند بدلش فعل بفتح عین و سکون لام ست جحف بالجیم المعجمۃ المفتوحۃ
والحاء المہملۃ الساکنۃ یقال جحف السیل بالشئ ای ذھب بہ
واجحف بعبدہ ای کلفہ ما لا یطیق کذا فی المصباح المنیر و معنی
باین مقام خیلے مناسبت دارد چرا کہ جحف فاعلاتن را ئع کردنست نقصان عظیم و تکلیف
مالا یطاق با و دادنست گویا تمامے حروف رکن را بردنست و غلط کردہ است کسیکہ جحف را بجاے
مہملہ فہمیدہ در لغات حا بعد لفظ حذف نوشتہ است و در اصطلاح فاعلاتن را خبن کردہ فعلا
کہ فاصلہ شدہ دور کنند و فا بجاے تن آرند حذف انداختن و اینجا ساقط کردن سبب خفیف
از آخر رکن از فعولن فعو میماند بدل او فعل میباشد حذ بجای حملہ و ذال مشددہ بریدن و اینجا
اسقاط وتد مجموع از آخر رکن از مستفعلن متصل مستف میماند بجاے او فعلن می آرند
خبن بخاے معجمہ نوردیدن دامن و دوختن آن اسقاط ساکن سبب خفیف از اول رکن
از فاعلاتن متصل فعلاتن میماند و در منفصل ممکن نیست خزل بریدہ شدن اجتماع اضمار وطے
در متفاعلن تاے او باضمار ساکن میشود و الفش بطے ساقط متفعلن میماند بدل او مفتعلن ست
و مختص بہمین رکن ست خبل فاسد کردن عضو اجتماع خبن وطے در مستفعلن و مفعولات
متعلن و معلات ماند فعلتن و فعلات بجایش آرند خرم شگافتن پردۂ بینی اسقاط حرف
اول وتد مجموع مفاعیلن فاعیلن شود بدل او مفعولن ست و این مختص ست بمفاعیلن و در
رکن دیگر نام دیگر دارد و این زحاف اکثر در رکن صدر و ابتدا میباشد خزم بمعجمتین حلقہ در بینی
شتر و غیرہ کردن یک حرف یا دو یا سہ یا چہار در اول مصرع زیادہ کردنست و مختص

باشعار عرب ست و در فارسے قدما یک حرف آورده اند نه متاخرین خرب بالفتح ستگافتن
هر دو گوش اجتماع خرم و کف در مفاعیلن فاعیل مانند بجایش مفعول نهند خلع بیرون
کردن جامه اجتماع خبن و قطع ست از مستفعلن مثلاً متفعل مانند فعولن بجایش
نهند و از فاعلن فعل درس کهنه شدن بعد خبن و حذف اسقاط
دو حرکت و یک حرف ست از وتد فاعلاتن فاع بسکون عین ماند و مختص
بفاعلاتن متصل ست ربع بالفتح چار شدن اجتماع خبن و حذف
و قطع در فاعلاتن ست الف از خبن و تن از حذف بیفتد فعلا ماند
بسبب قطع الف بیفتد و لام ساکن شود فعل به تحریک عین ماند۔
رفع برداشتن اسقاط سبب خفیف از رکنے که در اول دو سبب
خفیف باشد از مستفعلن تفعلن ماند بدلش فاعلن باشد زلل بزاے
معجمه بفتحتین بے گوشت بودن ران اجتماع خرم و هتم ست در مفاعیلن از خرم میمش
و از هتم سه حرف آخرش مع حرکت عین مے افتد فاع ماند بسکون عین سلخ بسین
مهمله و خاے معجمه پوست کشیدن اسقاط هر دو سبب خفیف فاع لاتن منفصل و تسکین
عین ست فاع بسکون عین مے ماند شتر بالفتح برگردیدن پلک چشم اجتماع خرم
و قبض ست در مفاعیلن میمش از خرم و یاے او از قبض مے افتد فاعلن ماند شکل
بالفتح یاے چارپایه برسن بستن اجتماع خبن و کف ست در مستفعلن و فاعلاتن متصل سین
و الف از خبن و نون از کف بیفتد متفعل بر وزن مفاعل و فعلات ماند و این را طرفین
هم میگویند در معاقبه صلم بصاد مهمله گوش از بن بریدن اسقاط وتد مفروق ست از آخر
مفعولات فعلن ماند صدر با لانشین و اینجا مخبون کردن رکنی بود بمعاقبه همچو فاعلاتن فعلاتن

اخرب مفعول
مخلوع فعولن
مدروس فع
قاع
مربوع فعل
مرفوع مفعولن
مزال فاعلان
مسلوخ فع
اشتر فاعلن
مشکول فعلات
اصلم فعلن

مطوی طی بطای مهمله نوردیدن اسقاط حرف چهارم ساکن ست از دو سبب خفیف که بی فاصله
مفتعلن مزاول رکن واقع شود چنانچه از مستفعلن متصل مفتعلن میشود و در منفصل نے آید طمس اسقاط
مطموس فع پنج حرف آخر ست از فاع لاتن منفصل فا ماند فع بجایش نهند و مختص بمنفصل ست
معصوب مفاعلتن عصب بعین مهمله مفتوح وصاد مهمله ساکنه فراهم کردن شاخهای درخت و اینجا
اعضب تسکین لام مفاعلتن مفاعیلن شود و مختص ست بدین رکن و این رکن بوافر عضب
مفتعلن بعین مهمله مفتوحه وضاد معجمه ساکنه شکستن شاخ گوسفند اسقاط میم مفاعلتن ست مفتعلن
اعقل مفاعلن میشود عقل بالفتح بستن و اینجا اسقاط لام متحرک مفاعلتن باشد مفاعلن مے شود
اعقص فاعلت و این اجتماع عضب و قبض ست عقص پیچیدن موی زلف اجتماع خرم و عصب
و کف ست در مفاعلتن میم و نونش از خرم و کف می افتد و لامش از عصب ساکن
اعرج مفعولان میشود فاعلت ماند مفعول بجایش نهند عرج بفتحتین لنگ شدن لام مستفعلن را
اعجز در معاقبه فاعلات ساکن کرده بمفعولان منقول کردنست عجز بالفتح ناتوانی اسقاط حرف هفتم ساکن ست
فاعلاتن بسبب معاقبه همچو فاعلات فاعلاتن و اگر معاقبه نباشد کف خوانند قبض گرفتن
مقبوض فعول اسقاط پنجم ساکن ست از مفاعیلن و فعولن مفاعلن و فعول بضم لام ماند قطع بریدن
مقطوع مفعولن اسقاط حرف آخر ست از وتد مجموع آخر و اسکان ماقبلش از مستفعلن مفعولن ماند
و از فاعلن فعلن جناب خواجه میفرمایند که قطع در غیر اواخر مصاریع جائز نیست
مقطوف فعولن قطف بریدن خوشه اجتماع عصب و حذف ست در مفاعلتن فعولن ماند قصر
مقصور کوتاه کردن اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ماقبلش از
فعول و فاعلات فعولن فعول بسکون لام و از فاعلاتن فاعلات ماند قصم بفتحتین و صاد مهمله شکستن
اقصم مفعولن دندان اجتماع خرم و عصب ست در مفاعلتن میمش از خرم بیفتد و لامش از عصب

ساکن میشود مفعولن شود کسف بریدن پاشنهٔ شتر اسکان و اسقاط هفتم ست از مفعولات مفعولن ماند و این اجتماع وقف و کف ست کف باز داشتن اسقاط ساکن هفتم سببے است از مفاعیلن مفاعیل و از فاعلاتن فاعلات بضم آخر ماند و مس قفع لن منفصل ممکن ست که مکفوف شود نه متصل معاقبه از پے یکدیگر آمدن دو سبب خفیف را که یکجا باشند از زحاف سلامت داشتن ست جوازاً یا یکے را وجوباً پس مفاعیلن یا مقبوض میشود یا مکفوف و ممنوع ست که مقبوض و مکفوف هردو باشد چراکه هر دو سبب درین صورت مزاحف میشود و اجتماع دو سبب خواه در یک رکن باشد چنانکه گذشت و خواه در دو رکن چون فاعلاتن فاعلاتن اگر اول مکفوف شود رکن ثانی مخبون نخواهد شد چه جمع هر دو منجر بفاصلهٔ کبری میشود و آن اثقلست چنانکه فاعلاتُ فعلاتن ناجائز ست مراقبه با یکدیگر نگهبانی کردن نه سقوط هر دو معاً جائز باشد و نه ثبوت هر دو یعنی اسقاط یکے ضروری باشد در مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن در مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم ست و در سریع و منسرح غالب و در خفیف جائز مکانفه فرا گرفتن یکدیگر را در سریع و بسیط و منسرح و رجز سه حال جائز داشتن ست اگر خواهند هر دو سبب خفیف سلامت دارند و اگر خواهند هر دو را حذف کنند و اگر خواهند یکے را حذف کنند و یکے را سلامت دارند نقص بالفتح کم کردن اجتماع عصب و کف ست در مفاعلتن مفاعلت ماند مفاعیل بجایش آرند و مختص همین رکن ست نحر بالفتح گلو بریدن دو سبب و تاے مفعولات را افگندن است چون لا ماند فع بجایش آرند و مختص همین رکن ست وقص گردن شکستن سقاط تای متحرک متفاعلن ست مفاعلن ماند و مختص همین رکن ست وقف استادن ساکن کردن تاے مفعولات ست بجایش مفعولان آرند و مختص همین رکن ست هتم دندان

از جن شکستن اجتماع حذف و قصر ست در مفاعیلن مفاع بسکون عین ماند فعول بجایش آرند
باید دانست که پنجاه و چهار زحافات که اینجا نوشته شد همه اینها در اکثر کتب این فن یکجا
مذکور نیست چرا که در حقیقت همه اینها زحاف نیست بلکه بعضے از مصطلحات عروض ست
مثل معاقبه و مکانفه و بعضے را تغیر اسم بسبب تغیر رکن لاحق شده است همچو خرم در مفاعیلن
و ثلم در فعولن و بعضے از اجتماع سه زحاف یا دو زحاف یک اسم معین پیدا کرده است مثل
عقص و قطف و ما همه اینها را لفظا و تبعا اینجا ایراد کردیم **باب چهارم** در بیان اوزان
بحور مزاحفه مروجه که اساتذه در آنها شعر گفته اند و فروع و اصول **عشره** تمامها
بحر متقارب این بحر را شعراے عجم بسیار استعمال کرده اند و سالم و مزاحف با نواع
زحافات آورده اند اما اکثر مثمن آورده اند و عروض و ضرب این را یا سالم یا مقصور یا
محذوف می آرند **اول** متقارب مثمن مقصور از سلمان بیت ؛ چون نور رایت او و آفتاب ؛
که این از خطا آید آن از صواب ؛ بروزن فعولن فعولن فعولن فعول **دوم** متقارب مثمن محذوف
از حکیم اسدی طوسی عروسی ست می شادی آئین او ؛ که باید خرد داد کابین او ؛ بروزن
فعولن فعولن فعولن فعل **سوم** متقارب مثمن اثلم از **حافظ** من رند عاشق و انگاه توبه ؛ استغفر الله
استغفر الله ؛ بروزن فعلن فعولن چهار بار **چهارم** متقارب مثمن مقبوض اثلم از **حافظ**
گرم بخوانی و رم برانی ؛ دل حزین را بجای جانی ؛ بروزن فعول فعلن چهار بار و جامی
این وزن بر شانزده رکنے بنا نهاده بهمین ترتیب و تسبیغ را در عروض و ضرب این بحر
اکثر بکار مے برند ؛ **پنجم** متقارب مثمن اثرم مقصور از جامی ای شب زلفت غالیه سای ؛
وی مه رویت غالیه پوش ؛ بروزن فاع فعولن فاع فعول دو بار و ملا محتشم این را هم
بر شانزده رکن بنا نهاده **ششم** متقارب مثمن ابتر لا اوری انگاه که بودش بمن گاهی

در بیان اوزان مروجه بحر متقارب

کنون نیست آنهم من و آه ہے ٭ بروزن فعولن فعولن فعولن فع ہفتم متقارب مثمن اثرم محذوف
روئے تو دیدم ای گل تر ٭ نخل امیدم داد ثمر ٭ بروزن فاع فعولن فاع فعل بدانکه
درین بحر از اجتماع قصر و حذف در عروض و ضرب یعنی فعول فعل و نیز از اجتماع ثرم
و بتر یعنی فع و فاع شعر ناموزون نمی شود و در متقارب مقصور و محذوف مثنویہا بسیار اند
مثل شاہنامۂ فردوسی و سکندرنامۂ نظامی و ساقی نامۂ ظہوری و بوستان سعدی اوزان
مروجۂ بحر متدارک اول متدارک مثمن مخبون اوزان مروجۂ متدارک اینست
فَعِلن بکسر عین ہشت بار از سلمان شعر چہ رخت نبود گل باغ ارم ٭ چو قدت نبود قد سرو
چمن ٭ دوم متدارک مثمن مقطوع کہ مسمّٰی بصوت الناقوس ست فَعْلن بسکون عین ہشت بار
از جامیؒ شعر ہر دم پیشت دارم زاری ٭ کز غم تا کے زارم داری ٭ و اینجا اگر بعض اجزا
مقطوع و بعض مخبون بیارند جواز دارد چنانچہ شیخ بہائی علیہ الرحمۃ - یارب یارب
بیجائی زار ٭ آن نامۂ سیاہ خطاکردار ٭ تقطیع فَعْلن فَعْلن فَعِلن فَعِلان - فَعْلن فَعِلن فَعْلن
فَعِلان - صدر و ابتدا مقطوع و عروض مخبون مذال و ضرب مقطوع مذال و حشو بعضے
مخبون و بعضے مقطوع ست فائدہ مخبون و مقطوع ہر دو شانزدہ رکنے ہم آمدہ سوم
متدارک مثمن مخبون مقطوع فاعلن فَعَل چہار بار از جامیؒ شعر سنبل سیہ بر سمن مزن لشکر
حبش بر ختن مزن ٭ اوزان مروجۂ بحر ہزج فائدہ عروض و ضرب سالم این بحر اگر
بعض مسبغ و بعض سالم باشند جائز ست اول مثمن اخرب مکفوف محذوف
خاقانی گوید بیت دردی کہ مراہست بر ہم نفروشم ٭ گر عافیتش صرف دہی ہم نفروشم ٭
بروزن مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن دوم ہزج مثمن اخرب مفعول مفاعیلن
مفعول مفاعیلن حافظ ای بادشہ خوبان داد از غم تنہائی ٭ دل بے تو بجان آمد وقت ست کہ باز آئی ٭

سوم هزج مثمن اشتر فاعلن مفاعیلن چهار بار از ناصر علی شعر دیدن و ز خود رفتن
طرز آشنائیها ٭ پیش آن صنم بودن عالم جدائیها ٭ چهارم هزج مثمن مقصور مکفوف
محذوف از مولوی روم شعر زهی باغ زهی باغ که بشگفت ز بالا ٭ زهی صدر
زهی بدر تبارک و تعالی ٭ بر وزن مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن همه اجزا مقصور حشو
ماقبل ضرب مکفوف و عروض و ضرب محذوف ست پنجم هزج مثمن اخرب مکفوف
مقصور از غزالی شعر شوری شده از خواب عدم دیده کشودیم ٭ دیدیم که باقی ست
شب فتنه غنودیم ٭ مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل اگر درین وزن عروض یکی مقصور
و ضرب دیگری محذوف باشد جائز ست سعدی گوید شعر ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد ٭ و نیز اگر درین وزن که سعدی گفته ست اگر در حشو
سالم و اخرب آرند جائز باشد عرفی گوید شعر جم مرتبه خان خانان که ز اثر نطق ٭ چون
گل همگی گوش کند جذر اصم را ٭ بر وزن مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیل - مفعول مفاعیل
مفاعیل فعولن ششم هزج مجزو یعنی مسدس سالم از سلمان شعر
چو دید آن لولوی لعل تو بر لالا ٭ بلالای در آمد لولوی لالا هفتم هزج مسدس
مقصور از جامی شعر الهی غنچهٔ امید بگشای ٭ گلی از روضهٔ جاوید بنمای ٭ اکثر
مثنویات اساتذه درین وزن ست و درین وزن اختلاف عروض و ضرب در قصر
و حذف جائز ست هشتم هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور از سلمان شعر
در دست بدست دوستان خار ٭ تو رست بچشم دشمنان نار ٭ بر وزن مفعول
مفاعلن مفاعیل و ضرب اگر فعولن باشد هم درست ست و آنچه صاحب غیاث
نوشته که گاهی درین وزن حرف ساکن بمقابل حرف متحرک واقع میشود و جائز باشد

چنانکه درین مصرع چون رخصتهاے بوحنیفه ٭ تاے رخصت که ساکن ست بمقابلۂ متحرک واقع گشته بر وزن مفعول مفاعلن فعولن و درین بیت فیضی نقش همه دید در مقابلش اسکندر ز آئینه دی ازدل ٭ راے اسکندر که ساکن ست بمقابل متحرک افتاده انتهی دور از قیاس ست بلکه مصراع مذکور چون رخصتهاے بوحنیفه بر وزن مفعولن فاعلن فعولن هزج مسدس اخرم اشتر محذوف ست و شعر فیضی مصراع اولش بر وزن مفعول مفاعلن فعولن اخرب مقبوض محذوف و مصراع ثانی بر وزن مفعولن فاعلن فعولن هم وزن مصراع بالاست و مطابق کلّیه ایست که بعد ازین مذکور میشود انشاءالله تعالی نهم هزج مسدس اخرب مقبوض مسبغ خاقانی گوید شعر هر غم که در آسمان حشر کرده است ٭ غوغا بدر دل من آورده است ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلان وگاهے درین وزن زحافات تغیر می یابد چنانچه درین بیت خاقانی شعر باد انش من نشاخت وهر آرے ٭ دانش بکرست و دهر نامردست ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلن مفعولن فاعلن مفاعیلان اینجا صدر را اخرب و حشو مقبوض و عروض سالم و ابتدا اخرم و حشو اشتر و ضرب مسبغ ست در حدائق البلاغة ابتدا را در تقطیع این شعر محذوف نوشته وجه اش ظاهر نیست دهم هزج مسدس اخرب مکفوف انوری گوید بیت تا کار کس آن نیست که او خواهد ٭ کارت همه آن باد که آن خواهے ٭ بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیلن و درین وزن اگر حشو را جاے مکفوف و جاے مقصور آرند جائز است یازدهم هزج مسدس اخرب مقبوض انوری گوید شعر چندانکه مروت ست در دادن ٭ در ناستدن هزار چندان ست ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلن عروضش سالم و ضربش مسبغ ست و این جائز ست دوازدهم هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف از نظامی شعر از چهره و زلف پر شکنجت ٭

در دامن اژدهاست گنجت ؛ بر وزن مفعول مفاعلن فعولن صدر و ابتدا اخرب و حشو
هر دو مقبوض و عروض و ضرب محذوف ست سیزدهم **اخرم اشتر محذوف** از
انوری **شعر** اے زرین نعل آهنین سُم اے سوسن گوش خیزران دم ؛ بر وزن مفعولن
فاعلن فعولن چهاردهم **اخرب مقبوض مقصور** از جامیؒ **شعر** اے خاک تو تاج
سربلندان ؛ مجنون تو عقل هوشمندان ؛ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیل پانزدهم **اخرم
اشتر مقصور** از میر شمس الدین فقیر **شعر** شیرین کارے کند چو بنیاد ؛ صد مزدور آورد
چو فرهاد ؛ بر وزن مفعولن فاعلن مفاعیل و کلیه درین وزن اینست که اگر صدر و ابتدا
اخرب آید حشوش مقبوض خواهد بود و اگر اخرم آید حشوش اشتر خواهد بود لاغیر و عروض
و ضرب یا مقصور خواهد آمد یا محذوف و این اختلاف زحاف را عوام سکتهٔ شعر گویند

اوزان مروجهٔ بحر رجز این بحر را فصحاے عجم اکثر مثمن سالم استعمال کرده اند بخلاف
شعراے عرب که مثمن کمتر آورده اند و مسدس و مربع و مثلث و مثنیٰ بیشتر و شعراے
عجم مسدس این را هم نیاورده اند مگر شاذ و همچنین مزاحف آنرا غیر از مخبون و مطوی کمتر
استعمال کرده اند **اول رجز مثمن مطوی مخبون** خاقانی گوید **شعر** خانهٔ دل بچار حد
وقفِ غمِ تو کرده ام ؛ حدِ وفا همین بود جز ز حد چه میبری ؛ بر وزن مفتعلن مفاعلن چهار بار
و عکس این از جامیؒ **شعر** فغان کنان هر سحرے بکوے تو میگذرم ؛ چو نیست ره سوے تو ام
بیام تو در نگرم ؛ بر وزن مفاعلن مفتعلن چهار بار مخبون مطوی ست اگر درین وزن مفتعلن
بجاے مفاعلن آید یا بالعکس مضائقه نیست **دوم رجز مثمن مطوی** مفتعلن هشت بار
مولوی رومؒ گوید **شعر** مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم ؛ دولتِ عشق آمد و من دولت
پاینده شدم ؛ **سوم رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع** از جامیؒ **شعر** سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنائی

ماہ نگویت کہ مہ نیست بدین زیبائی ؛ بر وزن مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن چہارم رجز
مسدس سالم بسبیل تمثیل از حدائق شعرا ے از رشک ماہِ فلک گشتہ خجل ؛ پیش قدت
سرو سہی را پابگل ؛ پنجم رجز مسدس مطوی منہ در بزم آن ماہ نیابد نفسے ؛ شکوہ
از ان ماہ مرا ہست بسے ؛ بر وزن مفتعلن شش بار ششم رجز مسدس
مخبون از جامی شعر کنون کہ گرد واز بہار خوش ہوا ؛ فزون شود بہر دل اندرون
ہوا ؛ بر وزن مفاعلن شش بار در رجز سالم اگر مذال برابر سالم آید یا بالعکس مخلِ وزن
نمیشود اوزان بحر رمل شعراے عرب مثمن را استعمال نمیکنند و عجم مثمن و مسدس
ہر دو مے آرند و عروض و ضرب این بحر نزد سخنوران عجم سالم سے آید بلکہ اکثر محذوف
مقصور یا مقطوع یا مشعث یا مسبغ اول رمل مثمن مقصور امیر معزی گوید شعر
تا خزان زد خیمہ کافور گون ہر کوہسار ؛ مفرش زنگار گون بر داشتند از مرغزار ؛ بر وزن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات دوم رمل مثمن محذوف منہ روے او ماہ
است اگر بر ماہ مشک افشان بود ؛ قدِ او سرو ست اگر سرو لالستان بود ؛ عروض
و ضرب فاعلن ست باقی ارکان سالم سوم رمل مثمن مشکول خاقانی گوید شعر
بغلامے تو مارا خبر از جہان بر آمد ؛ گرہی ز زلف کم کن کہ کمرے فرست مارا ؛ بر وزن فعلات
فاعلاتن چہار بار چہارم رمل مثمن مخبون مشعث مقصور حافظ گوید شعر
میکنم ہر نفس از دستِ فراقت فریاد ؛ آہ اگر نالہ زارم نرساند بتو یاد ؛ بر وزن فاعلاتن
فعلاتن فعلاتن فَعْلان بسکون عین در عروض کہ مشعث و مقصور ست و بکسر عین در ضرب
کہ مخبون مقصور ست پنجم رمل مثمن مخبون مقصور محذوف از بابا فغانی شعر
اینکہ از وصل تو ام غنچہ مقصود شگفت ؛ گلِ آنست کہ با خار غمت ساختہ ام ؛ عروض

مقصور وضرب محذوف و باقی مثل بیت سابق ست ششم رمل مثمن مخبون
مقطوع مرزا صائب گوید شعر عاشق از طعنۂ اغیار چه پروا دارد ؛ آتش از سرزنش
خارچه پروا دارد ؛ عروض وضرب مقطوع ست وحشو مخبون ہفتم رمل مثمن مخبون
سعدی گوید شعر مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم ؛ باید اول بتو گفتن که چنین
خوب چرائی ؛ صدر و ابتدا سالم ست و باقی مخبون و درین نوع تقدیم و تاخیر
و تغیر بعض ارکان نموده سعدی گفته است شعر نه بر اشتری سوارم نه چو اشتر
زیربارم ؛ نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم ؛ فعلاتن فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن وبعض فصحاے عجم این وزن را برشانزده جزو گذشته اند
خواجه عصمت بخاری هم گفته است و عوام ہندوستان این را بحر طویل میگویند ہشتم
رمل مثمن صدر و ابتدا سالم وحشو مخبون و عروض و ضرب مجحوف
سلمان گوید شعر آن کند قہر تو با ظلم که با گل دی ؛ آن کند لطف تو با عدل که با تن مے ؛
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع نہم رمل مثمن مخبون مشعث از محقق طوسی علیه الرحمة
شعر چه کنم هرچه کنم با تو ندارد سود م ؛ بجز آنکه حیله ندانم که ز عشقت بگریزم ؛ فعلاتن فعلاتن
فعلاتن مفعولن دہم رمل مسدس سالم از سیفی شعر اے نگارین روی دلبر زان
مائے ؛ رخ مکن پنهان چو اندر جان مائے ؛ یازدهم رمل مسدس مخبون مشعث
مقصور انوری گوید شعر روی عیش و طرب بستان ست ؛ رونه بازار گل و ریحان ست ؛
فاعلاتن فعلاتن فعلان بسکون عین دوازدهم رمل مسدس محذوف مولوی روم
گوید شعر بشنو از نے چون حکایت میکند ؛ وز جدائیها شکایت میکند ؛ دیگر زحافات
در اوزان رمل مسدس مثل مثمن ست که گفته شد و اعادۂ آن تکرار لاحاصل ست

اوزان مروجه بحر کامل قدماے عجم درین بحر اصلا شعر نگفته اند مگر از قدما امیر خسرو دهلوی و از متاخرین مولوی جامی ابتدا نموده و بعد از و دیگران نیز غزلیات درین بحر گفته اند اما سواے مثمن سالم اختیار نکرده اند و میر شمس الدین فقیر رحمه الله مزاحفت مسدس نیز آورده اند **اول مثمن سالم** از جامی شعر ز خدنگ های جفا او چه قدر خوشم که هنوز از ان بدلم نکرده یکے گذر ز قفاے آن دگرے رسد ❊ **دوم کامل مثمن مضمر** از میر شمس الدین رحمه الله **شعر** صنما خیالت را چه شد که باندار و الفتی ❊ تخیلر ز دامنت کر و فا بسر هم گذارد منتی ❊ بروزن متفاعلن مستفعلن چهار بار و در بحر کامل مثمن مضمر سعدی هم گوید بلغ العلی بکماله ❊ کشف الدجی بجماله ❊ حسنت جمیع خصاله ❊ صلوا علیه و آله ❊ صلوا علی بروزن مستفعلن باقی همه متفاعلن و سالم را بجاے مضمر آورند و عکسش هر دو جائز ست **سوم کامل مسدس مضمر مذال** منه **شعر** چو عیان شوی آسایم روح و روان ❊ چو نهان شوی از جان من خیزد فغان ❊ بروزن متفاعلن مستفعلن مستفعلان **اوزان مروجه بحر وافر** در فارسے یافته نمیشود مگر شاذ و اشعار عرب درین بحر بسیار ست اما غرض اصلی درینجا تحریر اشعار فارسے ست لهذا به بیانش میلانے نکردیم و همین طور ست بحر طویل و مدید و بسیط اگرچه بعض اساتذه درین بحور شعر فارسے گفته اند اما شاذ ست و بے لطف **اوزان مروجه بحر مضارع سالم** این بحر را هیچیک از شعراے عرب و عجم مستعمل نکرده و خبن و شکل و قطع و تشعیث را درین بحر مجال نیست بسبب انفصال فاع لاتن و میان یا و نون مفاعیلن درین بحر مراقبه غالب ست یعنی اثبات و اسقاط هر دو معًا جائز نیست الا یکے و در حدائق سهو کرده است که درین بحر مراقبه را در مفاعیلن لازم نوشته و باز شعر خاقانی آورده که در

مفاعیلن سالم موجود ست و مسدس است و ما ہم او را ذکر میکنیم اول مضارع مثمن اخرب خاقانی گوید مطلع کردے نخست عہدی با ما چنانکہ دانے ۔ ماند بدانکہ بر سر آن عہد خود نمانے ۔ از تو وفا نیاید دانے کہ نیک دانم ۔ وز من جفا نخیزد دانم کہ نیک دانی ۔ مفعول فاع لاتن چہار بار حکیم خاقانی در بعض ابیات این غزل زحاف را تغیر داده است در مصرع ثانی مطلع ہر دو حشو را مکفوف آورده است و مصراع اول یک شعر را کہ مذکور میشود بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن و مصرع ثانے را بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن آورده و شعر اینست شعر از خون من نواله فرستے برائے ہجران ۔ یکره بخوان وصلے ناکرده میہمانے ۔ دوم مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات امیر معزی گوید شعر گفتم مرا سه بوسه ده اے ماہ مہربان ۔ گفتا کہ ماه بوسہ کرا داد در جہان ۔ در این وزن اگر عروض مقصور و ضرب محذوف باشد ہے شاید و انوری تغیر زحاف در ہر دو مصرع کرده گفته است شعر نام شب از صحیفۂ ایام بسترد ۔ از رائے تو اجازت یابد گر آفتاب ۔ مصرع اول بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن و مصرع ثانے بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لات ست سوم مضارع مثمن مکفوف مقصور از جائے شعر خوش آن موسم بہار کہ بر طرف لالہ زار ۔ مہ دیار گلعذار بکف جام خوشگوار ۔ — مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لات دو بار چہارم مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف از سعدی شعر دیدار مینمائی و پرہیز میکنے ۔ بازار خویش و آتش ما تیز میکنی ۔ بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن الغیاث از غیاث الدین صاحب غیاث کہ این شعر سعدی را مثمن اخرب محذوف نوشته اند تقطیعش مفعول فاع لاتن

مفعول فاع لن نوشته است با وجودیکه رساله عروض را بشرح وبسط تمام تحریر کرده است
مگر در تقطیع دستگاہے بہم نرسانیده پنجم مضارع مثمن اخرب مسبغ از جامی شعر
ای لعل نوشش خندت کام شکر دہانان ❊ سر دہانت بیرون از فہم نکته دانان ❊ —
بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لیان ششم مضارع مثمن اخرب
محذوف سعدی گوید شعر گل در چمن نباشد ہمرنگ روے او ❊ بلبل بگل مباہے
عاشق ببوے او ❊ بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لن فائده چون بحر مضارع
را مسدس میکنند یک رکن فاع لاتن را ے اندازند خواه از حشو وخواه از عروض
وضرب ❊ مفاعیلن را مثال اول یعنی فاع لاتن را از حشو بیندازند مفعول مفاعیل
فاع لاتن که مضارع مسدس اخرب مکفوف ست انوری گوید شعر تا ملک جهان را مدار باشد
فرمان وہی آن شہریار باشد ❊ ومثال ثانی از خاقانی که در ہجو پدر خود گفته است
ہم طبع او چو تیشه خراشنده ❊ ہم خوے او برنده چو منشارش ❊ بر وزن مفعول فاع لاتن
مفاعیلن از عروض وضرب فاع لاتن را انداخته اند وزحافش مثل اول ست
این وزن ہفتم وہشتم بود از اوزان مروجه این بحر نہم مضارع مسدس اخرب
مکفوف مقصور انوری گوید شعر گو آصف جم کو بیا ببین ❊ بر تخت سلیمان راستین ❊
بر وزن مفعول مفاعیل فاع لات وجائزست که عروض محذوف باشد وضرب
مقصور الصفا منه پیشش بدل دیو ودام ودد ❊ درہم زده صفہاے حور عین ❊
دہم مضارع مسدس مکفوف محذوف از جامی شعر خوشا جلوۂ جمال لہ
دیدن ❊ خوشا میوۂ وصال توچیدن ❊ بر وزن مفاعیل فاع لات فعولن بحر
مقتضب اگرچه مشترک ست میان عرب وعجم اما شعراے عجم درین بحر شعرے

دیده نشد لهذا کارے بتفصیل اوزانش نمیداریم اوزان مروجه بحر
مجتث این بحر را عرب اکثر مسدس و مربع آورده اند و شعرای عجم غیر از مثمن
نیاورده اند و درین بحر سالمے را مجال نیست بسبب انفصال مس تفع لن و محقق
طوسی علیه الرحمة در معیار نوشته که خبن در همه ارکان این بحر لازم ست اول
مجتث مثمن مخبون فغانے گوید **شعر** تو آن سگلے که به آسمان جبین تو بوسد ٭
ملک ز سدره فرود آید و زمین تو بوسد ٭ بر وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
دوم بحر مجتث مخبون ابتر مسبغ حافظ گوید **شعر** غلام نرگس مست تو تاجدارانند ٭
فدای بادهٔ لعل تو هوشیارانند ٭ عروض و ضربش فعلان بسکون عین ابتر مسبغ
است و دیگر ارکان مثل شعر فغانے مذکور سوم مجتث مثمن مخبون مقصور
خاقانے گوید **شعر** بر جهان نشوم ور شوم چو خاک جهین ٭ ورم کهان نخورم
ور خورم بکوه گیاه ٭ بر وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات درین وزن گاهے
جزوے را تشعث آرند و گاهے عروض محذوف و ضرب مقصور یا بالعکس
آرند جمال الدین عبد الرزاق گوید **شعر** نماند تیرے در ترکش قضا که فلک ٭ سوے
دلم بسر انگشت امتحان نگشود ٭ مصرع اول بر وزن مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن
بکسر عین ست و مصرع ثانے بر وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات و گاهی عروض
یا ضرب یا هر دو درین وزن ابتر آرند چنانچه درین بیت عبد الرزاق ؎ بدان
صفت که بود در بلور لعل مذاب ٭ بدان صفت که بود آب را میان آتش ٭ ور ینجا
ضرب ابتر ست و عروض مخبون و مقصور و درین بیت عنصری ؎ هنوز لشکر یا نرا
ز خون مردان شان ٭ ستم ستوران لعل ست و تیغها احمر ٭ بر وزن مفاعلن فعلاتن

مفاعلن فعلان۔ مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن عروض ابتر مسبغ و ضرب ابتر و صدر
و ابتدا مخبون و حشو در مصرع اول هر دو مخبون و در مصرع ثانی یکی مشعث و یکی
مخبون آمده و دستگاه این بحر در فارسی زیاده برین نیست **اوزان مروجه**
بحر منسرح سالم این بحر را نیز شعرای عرب و عجم ترک کرده اند و عرب مثمن نمی آرند
و عجم مسدسش را کمتر استعمال میکنند و عروض و ضرب را یا موقوف می آرند
یا مکسوف یا مجدوع یا منحور **اول منسرح مثمن مطوی مکسوف موقوف** انوری
گوید **شعر** نوش لب لعل تو قیمت شکر شکست ؛ چین سر زلف تو رونق عنبر شکست ؛
بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلات و در همین بحر با ختلاف ترتیب بعض ارکان
خاقانی قصیده گفته **ع** عشق بیفشرد پای بر خط کبریا ؛ برد بدست نخست هستی ما را
زما ؛ بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن و در حسن مطلع این قصیده صدر را مقطوع
آورده که مفعولن باشد و درین وزن تغیرات عجیبه از مسعود سعد سلمان دیده شد
درین سه بیت که از یک قصیده است **ابیات** هر که ثنای ترا حدو نهایت
نهاد ؛ بحر فلک را بجهد جست میان و کران ؛ بهم زم اندر نشاند و زجگرم برگذشت
حد کشیده حسام نوک زدوده سنان ؛ چنان فتاد این در آن چو چاک در برگ
گل ؛ چنان گذشت آن ازین چو سوزن از پرنیان ؛ مصرع
اول بیت اول بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلات و بجای فاعلن
در مصرع ثانی فاعلات ست و مصرع دوم بیت ثانی نیز بهمین وزن
است اما مصرع اولش بر وزن مفاعلن فاعلات مفتعلن فاعلات و در
بیت سوم رکن مستفعلن همه جا مخبون آمده بر وزن مفاعلن

فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلات میر شمس الدین فقیر علیه الرحمة
در تقطیع این سه بیت از بشریه چیزی سهو کرده است و حقیر درست کرده نوشته ام
دوم منسرح مطوی مجدوع از خاقانی شعر بافتن ریسمان نه معجزه باشد
معجزهٔ داؤد بین که آهن بافت * در حدائق نوشته که شعر مذکور بر وزن مفتعلن
فاعلات مفتعلن فع ست عروضش منحور و ضرب مجدوع و باقی اجزا مطوی ست
انتهی کلامه و نزد حقیر تقطیعش چنین ست مفتعلن فاعلن مفاعلن فعلن مفتعلن فاعلن
فعولن فعلان صدر و ابتدا مطوی ست و عروض اصلم و ضرب اصلم مسبغ و رکن
اول حشو هر دو مصراع مطوی مکسوف ست و رکن ثانی حشو مصراع اول مخبون
است و مصرع ثانی مخلع پس این بیت منسرح مثمن مطوی مکسوف مخبون مخلع اصلم مسبغ
باشد خیلی مقام حیرت ست شاغل این فن را آگاهی اینقدر رذ هول نمی تواند شد
عجب نیست که از تغلیط نساخ باشد سوم منسرح مثمن مطوی منحور از سعدی رح
شعر دیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا * پر نشود همچنانکه چاه به شبنم * مفتعلن فاعلات
مفتعلن فع چهارم منسرح مسدس مطوی مثالش از حدائق شعر شاد جهان
باد تا زمانه بود * کز کرمش خلق شادمانه بود * بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن پنجم منسرح
مسدس مطوی مقطوع مثالش از حدائق شعر بسکه به بویت اسیر شد جانم * گر بگذارے
گر بخت نتوانم * بر وزن مفتعلن فاعلات مفعولن و درینجا عروض و ضرب مقطوع و باقی
مطوی آمده و این دو وزن نزد شعرای عجم کم مستعمل ست اوزان مروجه
بحر سریع مسدس الاصل این بحر سالم مستعمل نیست در عرب و در عجم و فارسیان
عروض و ضرب این بحر را اکثر مطوی موقوف یا مکسوف آورده اند اول سریع

مطوی موقوف شیخ نظامی گوید **شعر** شیر سگے داشت کہ چون بو گرفت ؛ سایۂ خورشید برآہو گرفت ؛ بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات دوم سریع مطوی مکسوف از جامیؒ **شعر** شیر خدا شاہ ولایت علی ؛ صیقلئے شرک خفی و جلی ؛ بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلن وخاقانے بیتے گفتہ کہ مصرع اولش برہمین وزن ست و مصراع آخرش وزنے دیگر وزحافے دیگر دارد **شعر** حلقۂ ارکم شود از زلف تو ؛ خاتم جم خواہے تا دانِ آن ؛ وزن مصراع اول مفتعلن مفتعلن فاعلن و وزن مصراع ثانے مفتعلن مفعولن فاعلات ست و این تغیر زحاف را عوام سکتۂ شعر خوانند و لہٗ ایضاً بہذہ الصفۃ **شعر** قمرے از دستان خاموش گشت ؛ فاختہ از لحن فرو ایستاد ؛ مصراع اولش بروزن مفعولن مفعولن فاعلات و ثانیش بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلات آمدہ سوم سریع مطوی مقطوع مجدوع از حدائق **شعر** اے گُلِ رویت سنبل خیز ؛ حلقۂ زلفت آتش بیز ؛ بروزن مفتعلن مفعولن فاع آفتاب سپہر سخنوری میر شمس الدین فقیر مے نویسد کہ گاہے مکفوف بجاے مقطوع و منحور بجاے مجدوع درین وزن مے آرند و مثالش شعر خود آوردہ **شعر** تیغ بکف از ناز بیا ؛ تا نشدہ عمرم سپرے ؛ و نوشتہ کہ بروزن مفتعلن مستفعل فع ست حالانکہ شعر مذکور برین وزن نیست و نہ وزن مذکور موافق قاعدۂ عروض جائز ست چرا کہ کف در مستفعلن مجموعے امکان ندارد چہ معنے کف اسقاط ساکن ہفتم سببے ست و اینجا از وتد مجموع اسقاط کردہ است و شعر مذکور از بحر متقارب اثرم اثلم ابتر محذوف ست مصرع اول بروزن فاع فعولن فعلن فع و مصرع ثانے بروزن فاع فعولن فاع فعل ست اینچنین ذہول از امثال

آن مغفور ستبعد ست و اوزان دیگر ازین بحر اگرچه بعض مدوّنین رسائل
ذکر کرده اند امّا ادّعاے مستعمل بودن آنها ثابت نیست **اوزان مروجهٔ بحر**
خفیف شعراے عجم این بحر را غیر از مسدس نیاورده اند اگرچه بعض ادعاے
ندرت میکنند و این بحر مطوی نمی آید بهمان علت که در مجتث گفته شد **اول خفیف**
مسدس مخبون جامی گوید **شعر** سبزه ها نو دمیده یار نیامد ٭ تازه شد باغ
و آن نگار نیامد ٭ بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلاتن صدر و ابتدا سالم و باقی مخبون ست
دوم مخبون مشعث مقصور حکیم سنائی در منقبت سید اوصیا و امیر اتقیا
و اولیاء علیه الصّلوٰة و السّلام گفته **شعر** هم نبیؑ را وصی و هم داماد ٭ چشم پیغمبر
از جمالش شاد ٭ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول صدر و ابتدا سالم و حشو مخبون
و عروض و ضرب مشعث مقصور باشد و اگر عروض مخبون مقصور و ضرب مشعث مقصور
باشد هم رواست چنانچه خاقانی گفت **شعر** چون کنم چون بگلستان امید ٭
دیده ام را نصیبه خار افتاد ٭ مصرع اول بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلات
و مصرع ثانی بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول **فائده** تشعیث در عروض
و ضرب این بحر کثیر الوقوع ست **سوم مخبون ابتر** حکیم سنائی فرماید **شعر**
گر ندارے کلام دستوری ٭ که برو نامت از سر دورے ٭ مصراع اول بروزن
فعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین و مصراع ثانی بروزن فعلاتن مفاعلن فعلن
صدر سالم و حشو و ابتدا مخبون و عروض و ضرب ابتر ست **چهارم مخبون مشعث**
جامیؒ گوید **شعر** وقت گل شد هواے گلشن دارم ٭ وقت جام مدام روشن
دارم ٭ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعولن ٭ **بحر قریب** و جدید و مشاکل را در دیوان

ہیچ یکی از اساتذۂ عجم ندیدہ ایم و اختراع متاخرین ست وغرض اصلی ما در ینجا تحریر اوزان مروجہ است ازین جہت اوزان این سہ بحور را نے نویسم

تتمہ در بیان فروع و اصول عشرہ کہ اجزاے بحور اند **فروع فعولن** کہ رکن سالم متقارب ست ہشت اند فعول بضم لام مقبوض فعول بسکون لام مقصور فعل بسکون لام محذوف فعلن بسکون عین اثلم فع بحذف و قطع ابتر فاع اثرم فعولان مسبغ فعلان اثلم مسبغ **فروع فاعلن** کہ رکن سالم متدارک ست ہشت اند فعلن بکسر عین مخبون فعلن بسکون عین مقطوع وہم مخبون مسکن میتوانند شد کما فی المعیار فعل بفتح عین مخبون مقطوع فع احذ فاعلان مذال فعلان بتحریک عین مخبون مذال فعلان بسکون عین مقطوع مذال فاعلاتن مرفل۔

فروع مستفعلن کہ رکن سالم رجز ست ہفدہ اند مفاعلن مخبون مفتعلن مطوی مفعولن مقطوع فعلن بسکون احذ فعولن مخلع فعلتن بفتح عین و لام مخبون فاعلن مرفوع فاع احذ مقصور فع احذ محذوف مستفعلان مذال مفاعلان مخبون مذال مفتعلان مطوی مذال فاعلان مرفوع مذال فعلتان مخبون مذال مستفعلاتن مرفل مفعولات اعرج کہ در رجز و بسیط آید مفعولان مطوی مسکن مذال کہ در رجز و سریع و منسرح آید فروع مفاعیلن کہ رکن سالم ہزج ست شانزدہ اند مفاعلن مقبوض مفاعیل بضم لام مکفوف مفعولن اخرم باول مصرع والا مخنق مفعول بضم لام اخرب مفعول بسکون لام مخنق و مقصور فاعلن اشتر

مفعولن[8] محذوف مفاعیل[8] بوقف لام مقصور فعول[9] بضم لام اهتم فعل[10] بفتح
عین مجبوب فاع[11] ازل فع[12] ابتر مفاعیلان[13] مسبغ مفاعلان[14] مقبوض
مذال مفعولان[15] اخرم مسبغ خواه مخنق مسبغ فاعلان[16] اشتر مذال۔

فروع فاعلاتن که رکن سالم رمل ست شانزده[16] اند فعلاتن[1] بکسر عین مخبون فاعلات[2]
بضم تا مکفوف مفعولن[3] مشعث فاعلات[4] بسکون تا مقصور که منقول به فاعلان
هم میشود فعلن[5] بکسر عین مخبون محذوف بعد نقل از فعلا فعلات[6] بکسر عین وضم تا مشکول
فاعلن[7] محذوف فعل[8] بفتحتین مربوع فع[9] مجحوف فاع[10] مجحوف مسبغ فعلا[11] بکسر عین
مخبون مقصور فعلن[12] بسکون عین ابتر وبعضی مشعث محذوف گفته اند فاعلیان[13]
مسبغ منقول از فاعلاتان مفعولان[14] مشعث مسبغ فعلان[15] بسکون عین ابتر مسبغ
فعلیان[16] مخبون مسبغ۔

فروع متفاعلن که رکن سالم کامل ست پانزده[15] اند مستفعلن[1] مضمر مفتعلن[2]
مخزول مفاعلن[3] موقوص فعلاتن[4] مقطوع مفعولن[5] مضمر مقطوع فعلن[6]
مکسور العین احذ بسبب حذف وتد فعلن[7] بسکون عین مضمر احذ متفاعلان[8] مذال
مستفعلان[9] مضمر مذال مفتعلان[10] مخزول مذال متفاعلاتن[11] مرفل
مفتعلاتن[12] مخزول مرفل مفاعلان[13] موقوص مذال مستفعلاتن[14] مضمر مرفل
مفاعلاتن[15] موقوص مرفل۔

فروع مفاعلتن که رکن سالم وافرست هشت اند مفاعیلن[1] معصوب مفاعلن[2]
معصوب مقبوض که آنرا معقول خوانند مفاعیل[3] منقوص فعولن[4] مقطوف مفتعلن[5]
اعضب بضاد معجمه مفعولن[6] اقصم فاعلن[7] اجم مفعولن[8] اعقص۔

فروع مفعولات چہار دہ اند مفاعیل[۱] بضم لام مخبون مفاعیل[۲] بوقف لام مخبون موقوف فاعلات[۳] بضم تا مطوی فاعلات[۴] بوقف تا مطوی موقوف فعلات[۵] بفتح عین وضم تا مخبول یعنی اجتماع خبن وطے فعلات[۶] بوقف تا مخبول موقوف مفعولان[۷] موقوف مفعولن[۸] مکسوف فاعلن[۹] مطوی مکسوف فعولن[۱۰] مخبون مکسوف فعلن[۱۱] بسکون عین اصلم مفعول[۱۲] بضم لام مرفوع فاع[۱۳] مجدوع فع[۱۴] منحور۔

فروع فاع لاتن منفصل کہ بہ بحر مضارع اختصاص دارد ہفت اند فاع لات[۱] مکفوف فاع لات[۲] بسکون تا مقصور فاع لن[۳] محذوف فعلن[۴] بسکون عین محذوف مقصور چہ از حذف وقصر فاعل ماند فاع لیان[۵] مسبغ فاع[۶] مسلوخ فع[۷] مطموس

فروع مس تفع لن منفصل چہار اند وبہ بحر خفیف ومجتث ومقتضب اختصاص دارند مفاعلن[۱] مخبون فعولن[۲] مخبون مقصور مس تفع ل[۳] بضم لام مکفوف مفاع ل[۴] بضم لام مشکول یعنی اجتماع خبن وکف۔

باب پنجم دربیان اوزان رباعی باید دانست کہ رباعی را دوبیتی وترانہ ہم میگویند یعنی منسوب بسوے تر ومراد از ان موثر باشد چراکہ چیز تر بنسبت خشک موثر ترے باشد ورباعے را شعراے عجم اختراع نمودہ اند ومیگویند درسنہ قریب چہار صد از ہجرت نبوی رودکے کہ استاد کامل در فن شعر بود یک مصراع از کودکے شنید کہ وقت بازیش در غزنین میخواند نہایت خوش آمد وسہ مصراع دیگر باو منضم نمودہ باز شعراے دیگر ہم طبع آزمائیہا کردند وخیلے مطبوع طبائع ہر خاص وعام افتادہ وبزبان عرب این وزن از فارسے منقول شدہ ہست دراصل نبود ودر رباعے جز بحر ہزج در دیگر بحور صورت نمی بندد وکسے نگفتہ وناجائز

است و بجزئه زحاف در و بکار نمیرود و ارکان مستعمله اش از ده بیش نبود یک سالم و نه مزاحف مفاعیلن سالم مفاعلن مقبوض مفاعیل مکفوف مفعولن اخرم مفعول اخرب فاعلن اشتر فعول اهتم فاع ازل فعل مجبوب فع ابتر و صدر و ابتدا اخرب می باشد یا اخرم و بس و عروض و ضرب ازین چهار رکن بیرون نمیباشد اول فعول (مفعول) اهتم دوم فاع (مفعولن) ازل سوم فعل مجبوب چهارم فع ابتر و این هر چهار رکن خصوصیت بعروض و ضرب دارند فقط یعنی در حشو روا نیست که بکار برند بخلاف رکنین صدر و ابتدا که در حشو هم بکار مے آیند امّا در صدر و ابتدا ممکن نیست که سواے این دو رکن رکنے دیگر بیاید و اوزان رباعی بست و چهار ضبط کرده اند و از جمله بست و چهار دوازده وزنست که صدر و ابتدا آن اخرب مے آید و دوازده دیگر را صدر و ابتدا اخرم و تفصیل اوزانش برین منوال است اوّل مفعولن مفعولن مفعولن فاع دوم مفعولن مفعولن مفعولن فع سوم مفعولن مفعولن مفاعیلن فاع چهارم مفعولن مفعول مفاعیل فاع پنجم مفعولن فاعلن مفاعیلن فع ششم مفعولن فاعلن مفاعیلن فاع هفتم مفعولن مفعولن مفعول فعول هشتم مفعولن مفعولن مفعول فعل نهم مفعولن مفعول مفاعیل فعول دهم مفعولن مفعول مفاعیل فعل یازدهم مفعولن فاعلن مفاعیل فعول دوازدهم مفعولن فاعلن مفاعیل فعل سیزدهم مفعول مفاعیلن مفعول فعول چهاردهم مفعول مفاعیلن مفعول فعل پانزدهم مفعول مفاعیل مفاعیل فعول شانزدهم مفعول مفاعیل مفاعیل فعل هفدهم مفعول مفاعلن مفاعیل فعول هجدهم مفعول مفاعلن مفاعیل فعل نوزدهم مفعول مفاعیلن

مفعولن فاع بیستم[۲۰] مفعول مفاعیلن مفعولن فع بیت[۲۱] و یکم مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع بیت[۲۲] و دوم مفعول مفاعیل مفاعیلن فع بیت[۲۳] و سوم مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع بیت[۲۴] و چهارم مفعول مفاعلن مفاعیلن فع - باید دانست که در مصراع سوم رباعی قافیه ضرور نیست اگر خواهند بیارند و اگر خواهند نیارند تمثیلاً هر دو نوشته میشوند ؎

افتاد مرا با دلِ مکّارِ تو کار	افگند درین دلم دو گلنارِ تو نار
مفعول مفاعیل مفاعیل فعول	مفعول مفاعلن مفاعیل فعول
من مانده خجل به پیشِ گلزارِ تو زار	با اینهمه درد و چشم خونخوارِ تو خوار
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول	مفعول مفاعلن مفاعیل فعول

رباعی دیگر

هر چهار مصراع این رباعے قافیه دارند مثال دیگر که مصراع ثالثش قافیه ندارد ؎

شیطان بچهٔ خبیث دی بر سرِ راه	پرسید ز من وزن رباعی ناگاه
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول	مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع
در هیئت او دیدم و گفتم فی الحال	لا حول و لا قوّة اِلّا بالله
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع	مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع

بدانکه قافیه در عرف شعراے عجم عبارت ست از انچه تکرارش در اواخر جمیع ابیات واجب باشد یا مستحن بشرط آنکه مستقل نباشد در تلفظ بلکه جزو کلمه باشد یا بمنزلهٔ جزو و بعض تمام این کلمه را که مشتمل بر قافیه است قافیه میگویند و بعض محض حرف روے را قافیه میدانند و ردیف کلمه را گویند یا بیشتر که بر سبیل استقلال در آخر همه ابیات بعینه

مکرر شود و شعرے را کہ ردیف داشتہ باشد مردف خوانند و این خاصۂ شعرای عجم ست فقط

تمت تمام شد

اعلان۔

برائے جمیع اہل مطابع وغیرہ اجازت دادہ میشود کہ کتاب ہذا مسمّٰی بہ زبدۃ العروض را برائے خود ہر کس ہر قدر ہر جا کہ خواہد چاپ نماید لاکن تصحیحش مقدّم داند راقم

سیّد نیاز حسین عفی عنہ بقلم خود